

## تأثیر تفکرات ابن تیمیه بر جریان‌های سلفی معاصر

فواد پورآرین<sup>۱</sup>

سجاد مرادی<sup>۲</sup>

### چکیده

سلفی‌گری همواره یکی از مسائل مهم و بحث برانگیز در مسیر تفکر اسلامی بوده است و ذهن محققین و پژوهشگران بسیاری را به خود معطوف کرده است. قرن هفتم هجری را می‌توان نقطه عطفی در جریان اندیشه سلفی در دنیای اسلام دانست؛ در این دوره ابن تیمیه عقاید بنیادگرایانه اهل حدیث و حنابله را به صورت یک جریان فکری ارائه کرد. این جریان فکری تحت عنوان سلفی‌گری پس از چند قرن مسکوت ماندن شعله‌ور گردید و گسترش یافت. سه اقلیم مهم و تأثیرگذار مصر، عربستان و هندوستان هر کدام به نوعی تحت تأثیر این جریان بنیادگرایانه قرار گرفتند. مسئله مورد نظر پژوهش پیش‌رو این است که اولاً تأثیر تفکرات ابن تیمیه بر بنیادگرایی در هر کدام از این مناطق، با تکیه بر بررسی شخصیت‌های برجسته این تفکر، تا چه حد بوده است و ثانیاً ظهور این تأثیرپذیری در افراد مختلف با توجه به اقلیم‌های متفاوت چگونه بوده است. این تحقیق به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مراجعه به اسناد و کتاب‌ها و نیز استفاده از اینترنت انجام گرفته است. بر اساس یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که تفکرات سلفی و بنیادگرایانه ابن تیمیه پس از سال‌ها مسکوت ماندن به یکباره رونق گرفتند و پیروان بسیاری در نقاط مختلف یافت؛ اما تأثیرپذیری این افراد از افکار ابن تیمیه با توجه به عوامل مختلفی از جمله محیط جغرافیایی، شرایط زندگی و شخصیت افراد متفاوت بود و در نقاط مختلف بازخورد متفاوتی داشت.

**واژه‌های کلیدی:** ابن تیمیه، اندیشه سلفی، وهابیت، اهل حدیث.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی pour721@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه خوارزمی sagadmoradi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۲۸

## مقدمه

طوفان فکری و تشنجات علمی که ابن تیمیه آفریده بود و می‌رفت که توسط برخی شاگردانش چون ابن‌کثیر و ابن‌قیم به صورت یک جریان فکری ادامه پیدا کند، در نتیجه مخالفت‌هایی که در نقاط مختلف جهان اسلام برانگیخت و ایستادگی‌هایی که علمای عصر در برابر آن از خود نشان دادند، رو به خاموشی گرایید و تا قرن‌ها پس از آن کسی تمایلی برای گرایش به این عقاید نشان نمی‌داد؛ تا اینکه پس از گذشت چند قرن افکار بنیادگرایانه و اندیشه سلف‌گرای ابن تیمیه طرفدارانی پیدا کرد و افرادی به شیوه‌های گوناگون در مسیر پیروی از این عقاید گام نهادند.

رجوع به بنیادگرایی در مسیر جریان تفکر سلفی در جهان اسلام و تمایل به اندیشه‌های ابن تیمیه در سه جریان نمود بارز یافت: نخست حرکت محمدبن عبدالوهاب و جریانی که بعدها به وهابیت موسوم شد، دوم جریان سلف‌گرای شبه قاره هند که نماینده شاخص آن ابوالاعلی مودودی بود و سوم متفکرینی چون رشید رضا و حسن البنا و در سده بعد سید قطب، که با محوریت مصر در قرون نوزدهم و بیستم زمینه‌های گسترش سلفی‌گری در جهان اسلام و ایجاد گروه‌ها و جریانات اسلام‌گرا و سلفی چون اخوان المسلمین و... را ایجاد کردند. شخصیت مبهم و ناهموار ابن تیمیه با اعمال و رفتاری که گاه متناقض می‌نمود به همراه خشونت فکری و عقاید جزمی و همچنین آثار فراوانی که از او بر جای مانده است باعث گردید که در حوزه‌های مختلف و افرادی با افکار و روش‌های متفاوت خود را پیرو اندیشه او بدانند. جنبش وهابیت در عربستان، سلفیه اعتدال‌گرا در شبه قاره و سلفیه مصر که هر کدام به نحوی متأثر از اندیشه‌های ابن تیمیه بودند، هر چند در اصل بنیادگرایی با هم مشترک بودند؛ اما در زمینه‌های بسیاری با یکدیگر تفاوت‌های اساسی داشتند. از آنجا که غالب جنبش‌های بنیادگرای سلفی در جهان اسلام هر کدام به نحوی متأثر از یکی از این سه حوزه



جغرافیایی بوده است، هدف در این مقاله بررسی اجمالی تأثیر اندیشه‌های ابن تیمیه بر روند جریان سلفی‌گری در این سه منطقه با تکیه بر نقش متفکرین بنام هر منطقه است.

### تفکرات ابن تیمیه در شبه جزیره عربستان

آغاز بازگشت به اسلام سلف بر اساس اندیشه‌های ابن تیمیه را می‌توان در ابتدای قرن دوازدهم هجری و شروع فعالیت‌های محمد بن عبدالوهاب دانست. محمد بن عبد الوهّاب، در سال ۱۱۱۵هـ در شهر عَیْنَه، از توابع نجد عربستان به دنیا آمد. وی مدتی فقه حنبلی را نزد پدرش آموخت و از همان دوران جوانی آداب و رسوم و بعضی از معتقدات مردم را به استهزا می‌گرفت، آنان را جاهل و مشرک می‌نامید به حدی که با مخالفت پدر و برادرش سلیمان بن عبدالوهاب مواجه شد و به همین دلیل عزم سفر به عراق، شام و ایران نمود و با مذهب و اعتقادات جوامع دیگر نیز آشنا شد و آنها را نیز مورد انکار قرار داد. (احمد زینی، ۱۳۸۶: ۴۲)

شیخ محمد با درگذشت پدرش در سال ۱۱۵۳هـ علناً به تبلیغ عقاید خود پرداخت، عقایدی که آمیخته‌ای از افکار سلفیان پیشین علی‌الخصوص ابن تیمیه و روحیه تند و خشن بن عبدالوهاب بود. محمد بن عبدالوهاب توانست با هم‌پیمان شدن با یکی از امیران محلی و با استفاده از قدرت شمشیر وی تفکر خود را گسترش دهد و با تسلط کامل بر شبه جزیره عربستان معتقدات خود را یگانه تفکر راستین و برحق بداند. (الامین الحسینی، ۱۴۲۸: ۳۷)

آنچه که مسلم به نظر می‌رسد این است که محمد بن عبدالوهاب بیش از هرکس از آثار و افکار ابن تیمیه تأثیر پذیرفته است و خود بزرگان و نویسندگان وهابی و برخی دیگر از صاحب‌نظران به این امر تصریح کرده اند؛ مثلاً سلطان عبدالعزیز بن سعود، در نامه‌ای که در تاریخ ذیقعدہ سال ۱۳۳۲هـ به جمعیت اخوان نوشته، یادآور شده



است که «محمد بن عبدالوهاب» به همان اموری دعوت کرد که ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم به آن دعوت کرده بودند. (مختار، ۱۳۷۶: ۱۵۴) و بسیاری دیگر از محققین به همین سان عقاید ابن عبدالوهاب را بی کم و کاست به ابن تیمیه منتسب کرده‌اند. هرچند به طور قاطع نمی‌توان گفت هرآنچه که ابن تیمیه داشته در محمدبن عبدالوهاب پیاده شده است و یا همه آنچه در جریان وهابیت بود، برآیند اندیشه ابن تیمیه بوده است؛ اما مطمئناً شخص محمدبن عبدالوهاب چنان متأثر از آثار و تفکرات ابن تیمیه بود، که به هیچ روی تأثیر ریشه‌ای این اندیشه را نمی‌توان انکار کرد؛ هر چند این جریان برخی جهات فکری و شخصیتی ابن تیمیه را وانهاد و تنها برخی عقاید سلبی که حاصل مبارزات مذهبی وی بودند تکیه کرده‌است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت راهبرد وهابیت یک تأثیرپذیری خودخواسته از بخشی از اندیشه و شخصیت ابن تیمیه بوده است. شواهد فراوانی وجود دارد که استفاده محمدبن عبدالوهاب از آثار ابن تیمیه و تأثیرپذیری از عقاید وی را گواهی می‌دهد؛ در دائرة المعارف اسلامی آمده است که شیخ محمد با علمای حنبلی دمشق رابطه داشته و طبیعی است که از تألیفات حنبلیان بالاخص از تعالیم ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزیه بهره گرفته است.

(زریاب خویی، ۱۳۷۶: ۱۷۳)

مؤلف کتاب وهابیان در این باره می‌نویسد: «از همه مهمتر این که در موزه بریتانیا، بعضی از رسائل ابن تیمیه به خط محمدبن عبدالوهاب موجود است که معلوم می‌دارد وی کتاب‌های ابن تیمیه را هم خوانده و هم آنها را رونویسی کرده است. (فقیهی، ۱۳۸۵: ۱۳۰) وی در بسیاری از عقاید خود علی‌الخصوص در مسئله توحید تحت تأثیر ابن تیمیه و مبارزات عقیدتی وی بود. همه آنچه که ابن عبدالوهاب در باب توحید می‌گفت و مواضعی که در برابر سایر عقاید می‌گرفت، جدای از اینکه چه مقدار با روش و اندیشه ابن تیمیه هماهنگی داشت، برداشتی بود که وی از اندیشه و تفکرات



ابن تیمیه داشت و تفسیری که با توجه به همین جریان فکری از قرآن و سنت انجام می‌داد. در باب صفات خداوند مسائلی چون جسم بودن پروردگار، جدایی ذات از صفات، نزول از آسمان به زمین و سایر مسائل عقیدتی دیگری که ابن تیمیه در دفاع و برای اثبات آن‌ها جدال‌های زیادی کرد. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶: ۴۱۵/۵) عیناً سرمشق جریان وهابیت قرار گرفت و همچنین برخی عقاید ابن تیمیه از قبیل نادرست خواندن زیارت و حتی سفر به قصد زیارت، شرک دانستن توسل به غیر خدا، ناروا شمردن وسیله قرار دادن به درگاه خدا (همان: ۷۲/۲۷) و... همگی جزء به جزء نصب‌العین محمد بن عبدالوهاب قرار گرفت.

البته وهابی‌ها در بسیاری از این مسائل از حدود تفکر ابن تیمیه فراتر رفتند و مذهبی نو بنا نهادند؛ محمد ابوزهره که از محققان و کارشناسان معروف فرق و مذاهب اسلامی است، درباره تفاوت‌هایی که میان دعوت ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب وجود دارد، چنین نوشته است: وهابیان در حقیقت، بر آنچه ابن تیمیه اظهار داشته بود، چیزی اضافه نکردند، لیکن نسبت به او، شدت عمل زیادتری به کار بردند و کارهایی را انجام دادند که ابن تیمیه انجام نداده بود. (ابوزهره، بی تا: ۳۳۵۱)

#### عقاید ابن تیمیه در شبه قاره هند

اسلام سلفی را «شاه ولی الله دهلوی» وارد شبه قاره هند کرد. وی حنفی مذهب و بر مکتب ماتریدی بود اما در عین حال از پیروان اندیشه سلفی و مکتب اهل حدیث و بخصوص تفکرات ابن تیمیه بود، وی علی‌الخصوص در مبحث توحید از تفکرات ابن تیمیه پیروی می‌کرد و بسیاری از امور معمول جوامع اسلامی از جمله توسل به غیر خدا، سوگند به نام‌های غیر خدا و... را غیر توحیدی می‌دانست. (دهلوی، ۱۴۲۶: ۷۱/۱) اما با وجود سلفی‌گری شاه ولی الله، وی به دلیل داشتن روحیه صوفیانه و عرفانی و همچنین شاگردی مکتب «شیخ احمد سرهندی» تبعیت بی چون و چرای



تفکرات ابن تیمیه و اصحاب حدیث را نپذیرفت و طریقت او با نوعی اصلاح دینی باز و همگرایی با مذاهب اسلامی همراه بود. با گذشت زمان و مرگ شاه ولی الله، پسرش شاه عبدالعزیز دهلوی مسیر افراط و تندروری را در پیش گرفت و کتاب «تحفه اثنی عشریه» را در رد عقاید شیعه به نگارش در آورد. پس از شاه عبدالعزیز شاگردش سیداحمد بریلوی به پیروی از «سنت محض» و «طریقت سلف» معتقد شد؛ وی بسیاری از عقاید سلبی ابن تیمیه را عرضه کرد، تقدیس صوفیان از پیامبران و اولیای الهی، تعزیه شیعیان، توجه ویژه به قبور و طلب حاجت از مردگان و نذر و نیاز به آن‌ها را ناجایز دانست و پس از او نیز شیخ قاسم نانوتوی مدرسه «دارالعلوم دیوبند» را برای ترویج تفکرات سلفی و در راستای مبارزه با استعمار انگلیس دایر کرد. با ساخت این مدرسه مکتبی حول آن شکل گرفت به نام «مکتب دیوبندی» که از بزرگان آن می‌توان مولوی محمد قاسم نانوتوی، «رشید احمد کنکوهی»، «شیخ ذوالفقار علی دیوبندی»، «شیخ محمد یعقوب نانوتوی» را نام برد. (هاردی، ۱۳۶۹: ۲۳۳)

اما از مهمترین چهره‌های جریان سلفی در شبه قاره هند می‌توان ابوالاعلی مودودی را نام برد. مودودی در سال ۱۳۲۰هـ در شهر اورنگ آباد از ایالت حیدر آباد هند به دنیا آمد. وی نوجوانی‌اش را به عنوان یک روزنامه‌نگار گذراند. در سال ۱۳۴۵هـ نخستین اثر مهم‌اش با عنوان «جهاد در اسلام» را به نگارش در آورد. چند سال بعد، او ماهنامه‌ای تحت عنوان «ترجمان القرآن» که به ترجمه و تفسیر قرآن اختصاص داشت منتشر کرد و تا پایان زندگی‌اش در سال ۱۳۹۹هـ به انتشار آن ادامه داد. (گیلانی، بی تا: ۵۹-۶۳)

مودودی رامی‌توان از بنیان‌گذاران «جریان سلفی متعادل» دانست؛ اندیشه‌ها و نگاه‌های وی تأثیر بسزایی در شکل‌گیری این جریان داشت. مودودی وارث جریان فکری بود که از زمان ورود آن به شبه قاره هند مدام بر تندروری و افراطش افزوده



شده بود و هرچه بیشتر به مواضع تند و فتاوی سلبی ابن تیمیه نزدیک می‌شد، اما وی به سبب اعتقاد جدی به اجتهاد و مطالعه گسترده در قرآن و سنت و نیز روحیه آزاداندیشی و عدم تعصب نسبی، موفق شد جریان سلفیه موجود در شبه‌قاره را تا حدودی تهذیب کند و ضمن اخذ برخی ویژگی‌های آن، این جریان را از حالت افراطی و تند در مسائل اعتقادی و مذهبی بیرون آورد و حرکت آن را به سمت توجه به نظام‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشاند وی به جای «توحید قبور» بر «توحید قصور» تکیه می‌کند و این دقیقاً به معنای این است که او سعی داشت تا به مباحث دینی رنگ اجتماعی بیشتری بدهد.

مودودی به شدت متأثر از فقهای سلفی پیشین خصوصاً ابن تیمیه است و در جاهای مختلف از آثار خویش ستایش‌های فراوان از او کرده و نیز در لابلاي آثار مودودی می‌توان تأثیر اندیشه ابن تیمیه را به وضوح مشاهده کرد. وی بر همین اساس اصطلاحی را وارد جریان اندیشه سلفی کرد با عنوان «جاهلیت». بنابر عقیده مودودی جاهلیت یک امر فرا زمانی است و هرگاه پیروان اسلام، یعنی کسانی که خود را مسلمان می‌دانند به همه ضوابط اسلام پایبند نباشند و چنانچه قانون در این جوامع شریعت اسلام نباشد، آن مردم در جاهلیت محض به سر می‌برند، وی تجدد را مظهر جاهلیت می‌دانست، به گفته او نظام‌های شرق و غرب و هرچیز دیگری غیر از اسلام نمود جاهلیت است. (مودودی، بی‌تا: ۵۰) وی شرک را نیز نمود جاهلیت می‌دانست. (مودودی، ۱۳۳۳: ۱۹-۱۳) از طرف دیگر مودودی با جنبه اعتدالی‌گرایی که در روح خود داشت سعی در تلطیف برخی پایه‌های جزمی تفکر سلفی کرد؛ او مسائل مربوط به توحید را به اقسام گوناگون آن کشاند و سعی خود را بر اتحاد و همبستگی امت اسلام و فرق مختلف آن از جمله تشیع نهاد. (مودودی، ۱۳۴۸: ۱۹۱)

تأثیر اندیشه ابن تیمیه در مصر



پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی اندیشمندان زیادی در زنده کردن احکام اسلام و تغییر دادن شرایط اسفبار موجود در جهان اسلام وارد صحنه مبارزات فکری شدند که برخی از آنها همچون رشیدرضا، حسن البنا و سید قطب در مراتب مختلف از آثار و تفکرات ابن تیمیه متأثر بودند.

### -محمد رشید رضا

در سال ۱۲۸۲هـ در روستایی از اطراف طرابلس، در ساحل دریای مدیترانه به نام «قلمون» و در خانواده ای سوری تبار به دنیا آمد؛ تحصیلاتش را در طرابلس در مدرسه ملی اسلامی و سپس در یکی از مدارس دولتی عثمانی به پایان برد. پس از تسلط فرانسویان بر سوریه، وی به مصر مهاجرت کرد و در شمار پیروان عبده درآمد و به تبلیغ عقاید خود پرداخت. سالهایی که رشیدرضا به نشر آثار و افکار خود می پرداخت، با واپسین سالهای عمر امپراتوری عثمانی مقارن بود. رشید رضا خلافت را مظهر پیوستگی دین و دولت در اسلام می دانست و تحقق همه آرمانهای دین جهانی اسلام را به آن وابسته می دید. البته این عقیده او، تازگی نداشت، بلکه فقهای سنی و به ویژه ماوردی، غزالی و ابن جماعه نیز در قرون پنجم، ششم و هشتم قمری آن را به تفصیل بیان کرده اند. (عنایت، ۱۳۵۰: ۱۲۵)

رشید رضا در ۱۳۱۵هـ در قاهره به همراه عبده نخستین شماره مجله «المنار» را منتشر و در ۱۳۲۶هـ انجمنی به نام «جمعیه الدعوه و الارشاد» (انجمن تبلیغ و راهنمایی) را پایه گذاری کرد که هر دو اینها در خدمت ترویج اسلام سلفی به کار می رفتند. علی رغم اینکه رشید رضا هم مانند اساتید خویش محمد عبده و سید جمال الدین اسدآبادی به اصلاح دینی روی آورد و سخن از اتحاد مسلمین می گفت؛ اما تمایل وی در گرایش به برخی رویکردهای ابن تیمیه وی را از اساتیدش متمایز ساخت؛ از



همین روست که او به جنبه افراطی نهضت سلفی یعنی جریان وهابیت متمایل گردید و به دفاع از آن‌ها پرداخت و حاکمان سعودی حجاز را مصلح دین می‌دانست. رشید رضا مجذوب آثار ابن تیمیه بود، وی کتاب مهم «الرسائل و المسائل» ابن تیمیه را تصحیح و تعلیقاتی بر آن نوشت؛ خود او در این باره می‌نویسد: «در اوایل طلبگی فکر می‌کردم که مذهب سلف، مذهب ضعیفی است؛ اما هنگامی که آثار ابن تیمیه و سفارینی را مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که مذهب سلف، مذهب حقی است و مخالفان آن از افکار سلفیه اطلاعی ندارند». (رشیدرضا، بی‌تا: ۱۹۷) نگاه منفی او نسبت به شیعه را هم باید در همین زمینه دید، چرا که او هم مانند ابن تیمیه موضع سختی علیه تشیع داشت و حتی هنگامی که سخن از اتحاد مسلمین می‌گفت شیعه را از این امر مستثنی می‌کرد و در موارد بسیاری اموری خلاف واقع را به تشیع منسوب کرده است. (مرفان، ۲۰۰۳: ۳۵۷-۳۶۰)

#### —حسن البنا

در رمضان ۱۳۲۴هـ در دهکده محمودیه در دلتای نیل، از نواحی بحیره مصر، به دنیا آمد. وی در خانواده‌ای مذهبی پرورش یافت، پس از اتمام دوره تحصیلات در دانشسرای مقدماتی معلمان، در شانزده سالگی به قاهره رفت تا در دارالعلوم که مؤسس آن محمد عبده بود تحصیل کند. او در آنجا به عضویت انجمن مکارم اخلاق اسلامی و همچنین انجمن جوانان مسلمان درآمد. حسن البنا تأثیر بسیار عمیقی بر اندیشه‌های اسلامی در قرن بیستم گذاشت. از او با عنوان امام شهید یاد می‌شود. البنا خواهان بازگشت به اسلام اولیه و منش سلف صالح بود و از طرفی هم از پیشگامان همگرایی اسلامی بود، از این رو وی را می‌توان از پیروان سلفیه تقریبی دانست. حسن بنا در ۱۳۴۵هـ معلم دولتی شهر اسماعیلیه شد و در ۱۳۴۶هـ



جمعیت اخوان المسلمین را با شش عضو طرفدار و شاگردان محلی تشکیل داد، وی در سال ۱۳۶۸هـ توسط عوامل دولت مصر ترور شد. (موسی حسینی، ۱۳۷۵: ۳۱/۱)

حسن البنا را بیش از هر فرد دیگری، می‌توان احیاگر تفکر سلف سنی در قرن بیستم دانست. گرچه شخص بنا به خاطر نوع تربیت و شیوه زندگی‌اش بیشتر متمایل به زندگی صوفیانه بود و اصلاحات مد نظر وی در عالم اسلام نیز در نهایت آرامش و به دور از هرگونه خشونت و تندروی بود؛ اما جمعیتی که وی پایه‌گذاری کرد بیشترین تأثیر را از بزرگان سلفیه علی‌الخصوص اندیشه‌های ابن تیمیه پذیرفت. در واقع اگر بخواهیم تأثیر اندیشه ابن تیمیه را در حسن‌البنا ببینیم باید به بررسی زیربنای فکری اخوان المسلمین بپردازیم، چرا که این جریان بعدها بزرگترین ترویج دهنده تفکرات ابن تیمیه شد. علی‌رغم اینکه تفکرات حسن‌البنا فاقد عمق فلسفی جریان سلفیه بود، اما حرکتی که او پایه‌گذاری کرد توانست آن‌چنان فعالیت‌های توده‌ها را سازمان‌دهی کند که هیچ جنبش اسلامی دیگری تا پیش از او قادر به انجام آن نشده نبود. بنا شخصاً علاقه چندانی به مسائل پیچیده و غامض ایدئولوژیک نداشت. وی برای ترویج ایدئولوژی اخوان، به قرآن و شش کتاب معتبر حدیث (صحاح سته) تکیه می‌کرد. به علاوه، به افکار و اقدامات دیگر شارحان پیش‌گام سلفی‌گری از جمله احمد بن حنبل، ابن حزم، ابن تیمیه، نووی، و دیگر نظریه‌پردازان تأسی می‌جست. (همان: ۵۹/۱)

#### -سید قطب

نویسنده و نظریه‌پرداز در ۱۳۲۴هـ در مصر به دنیا آمد. وی به دلیل بازنگری در تأثیر برخی از مفاهیم اسلامی بر تحولات اجتماعی و سیاسی نظیر جهاد، میان پژوهشگران اسلام سیاسی، مشهور است. وی به دستور جمال عبدالناصر در سال ۱۳۸۵هـ به اتهام «توطئه برای براندازی رژیم»، اعدام شد. (خالدی، ۱۳۸۰: ۱۱۷)



سید قطب دارای روحیه‌ای مبارز و انقلابی بود و حکومت مصر برای اینکه او را از شرایط موجود دور گرداند وی را به امریکا فرستاد، اما وی در بازگشت با اهتمام بیشتر به مبارزه پرداخت، از کار دولتش استعفا کرد و به مطالعاتش درباره اسلام سلفی ادامه داد. سید قطب در توحید و تفسیر قرآن از ابن تیمیه پیروی کرد و تقدیرگرایی و نص‌گرایی را پذیرفت و خود را شاگرد رشید رضا می‌دانست. وی با سلفیان پیرو رشید رضا در ارتباط بود؛ اما نسبت به وهابیت و حکومت برآمده از این تفکر روی خوشی نشان نمی‌داد. (همان، ۴۷)

اگر در سده بیستم بخواهیم شخصی را بیابیم که هم از نظر فکری و هم از جنبه عملی بیشترین قرابت را با ابن تیمیه داشته باشد احتمالاً آن شخص سید قطب خواهد بود. هر چند او از برخی جهات تمایزات اساسی با جریانات تکفیری خصوصاً وهابیت داشت و در بسیاری از موارد به نقد و مخالفت با آنها پرداخت اما خود او نیز به جنبه انقلابی شخصیت ابن تیمیه نزدیک شد و در مسیر مبارزات سیاسی و مذهبی جان خود را از دست داد. قطب با استعاره اصطلاح «جامعه جاهلی» از مودودی، جامعه خود را جامعه جاهلی نامید؛ به نظر قطب جامعه‌ای که خدا را قبول دارد، ولی به قوانین دینش عمل نکند جامعه جاهلی است. بنابر این نظر، همه جوامع غیر از اسلام ناب جامعه جاهلی است. (هضیبی، ۱۴۱۳: ۶۳) قطب برای رسیدن به حکومت اسلامی جهاد و انقلاب علیه حاکم وقت را توصیه می‌کرد، او همچون سلف خود ابن تیمیه بر جهاد بسیار تأکید می‌کرد و هر چند تأکید ابن تیمیه در جهاد بیشتر مبارزه با غیر مسلمانان و مهاجمین به سرزمین اسلامی بود اما قطب این عنوان را به مبارزه با حاکمان وقت نیز گسترش داد؛ او می‌گفت، در جامعه جاهلی باید علیه حاکم جهاد کرد. هر چند وی برخی چهارچوب‌های معمول اهل سنت را بر نمی‌تابید و نسبت به برخی از صحابه مورد احترام اهل سنت به دید انتقادی می‌نگریست اما تنها راه رسیدن



به تعالی اسلامی را در ساخته شدن «نسل قرآنی یگانه» می دانست، افرادی که به نسل نخست صحابه تأسی کنند؛ نسلی که «تنها از سرچشمه سیراب شده و در تاریخ شأنی یگانه دارد». (سید قطب، ۱۳۷۸: ۱۷)

سید قطب هم بسان ابن تیمیه و به تبعیت از او نظر مثبتی نسبت به فلسفه و علوم عقلی نداشت، وی به عنوان یکی از شارحان تفکر بنیادگرایانه، در زمینه مخالفت با موضوعات مجرد فلسفی و تأکید بر تعبیر و تفسیر تحت اللفظی، از شیوه ابن حزم، ابن تیمیه و شاگردان او پیروی می کرد، او بر همین اساس به اساتید خویش از جمله عبده خرده می گرفت و او را در زیاده روی در عقل گرایی متهم می کرد. در میان نویسندگان قرن بیست، حسن البنا و ابوالاعلی مودودی تأثیر خاصی بر شکل گیری نظریه های سید قطب داشتند. (حنفی، ۱۹۹۸: ۱۱۸) از همین رو افکار سید قطب را می توان گرایش متفاوتی از سلفیه در شمال افریقا دانست که با سلفیه افراطی شبه جزیره عربستان همخوانی نداشت، برخی این گرایش از سلفیه را «سلفیه جهادی» می خوانند.

سید قطب کوشش می کرد خداشناسی بنیادگرایانه ابن تیمیه و ابن قیم جوزی را ترویج دهد، در نگاه او اسلام بیش از دو نوع جامعه نمی شناسد: جامعه جاهلی و جامعه اسلامی. قطب واقعیت اجتماعی را تضاد دائمی میان این دو جامعه می دانست. از نظر او جامعه اسلامی جامعه ای است که اسلام را در تمامی ابعاد - عقیده، عبادت، شریعت، نظام، سلوک، و اخلاق - تحقق بخشیده است و جامعه جاهلی هم جامعه ای است که به اسلام عمل نمی کند؛ حتی اگر فرد آن خود را مسلمان بدانند از آنجا که سلوک و اخلاق در آن مأخوذ از اسلام نیست و نظام و قوانینش بر اساس اسلام بنا نشده جامعه جاهلی است. جامعه اسلامی جامعه شکل یافته از افرادی که خود را «مسلمان» نامیده اند، نیست. تا زمانی که شریعت قانون جامعه نباشد، آن جامعه اسلامی نیست

حتی اگر افراد آن نماز بخوانند و روزه بگیرند و به حج بروند. جامعه اسلامی جامعه‌ای نیست که از نزد خود اسلامی جز آنچه خداوند مقرر فرموده و پیامبر تفسیر کرده است، ابداع کند و آن را اسلام بنامد. (سید قطب، پیشین: ۱۱۵) به اعتقاد او هم جوامع کمونیست و بت پرست و هم مسیحیان و یهودیان- با آن تحریفاتی که در دین انجام داده‌اند- و حتی بسیاری از معتقدات مسلمانان (آن‌هایی که بر اسلام اصیل افزوده شده است) جزئی از جاهلیتی است که از جاهلیت صدر اسلام بسیار وحشتناک‌تر است. (همان: ۱۵-۱۸) به وضوح پیداست جامعه‌ای که سید قطب از آن به عنوان جامعه اسلامی نام می‌برد و غیر آن را جاهلیت می‌داند همان آرمانشهر ابن تیمیه است؛ جامعه‌ای که اسلام در جزء به جزء آن حاکم است و خود ابن تیمیه برای ساخت چنین جامعه‌ای بسیار تلاش کرد و حتی شخصاً به اجرای حدود اقدام می‌کرد. (زریاب خویی، ۱۳۶۷: ۱۷۳)

### نتیجه گیری

تفکرات ابن تیمیه چند قرن پس از روزگار وی در مناطق مختلف رو به گسترش نهاد و برداشت‌های مختلف از این اندیشه موجب پدید آمدن جریان‌های مختلف در این مناطق شد؛ از سلفی تکفیری مذهبی تا سلفی جهادی سیاسی و سلفی اعتدالی و...؛ در هر کدام از این مناطق متفکرینی متأثر از تفکرات و اندیشه‌های ابن تیمیه مبلغان اسلام سلفی شدند. در این برهه تاریخی محمدبن عبدالوهاب توانست با تأسی به آثار برجای مانده از ابن تیمیه جریان وهابیت را در شبه جزیره عربستان پایه‌گذاری کند؛ همزمان شاخه دیگری از جریان سلفی وارد هندوستان شد و مدتی بعد مصر تحت تأثیر این جنبش قرار گرفت و نتیجه آن گروه‌ها و احزابی بود که یکی پس از دیگری از دل این جریان بیرون آمدند. تفکرات سلفی و بنیادگرایانه ابن تیمیه پس از سال‌ها مسکوت ماندن به یکباره رونق گرفتند و پیروان بسیاری در نقاط مختلف یافت؛ اما



تأثیرپذیری این افراد از افکار ابن تیمیه با توجه به عوامل مختلفی از جمله محیط جغرافیایی، شرایط زندگی و شخصیت افراد متفاوت بود و در نقاط مختلف بازخورد متفاوتی داشت. این پیروان اندیشه‌های ابن تیمیه را بسط و گسترش دادند و نهله‌های فکری بسیاری را از آن بیرون کشیدند، در نتیجه گروه‌ها و جریانات فکری فراوانی با عملکردها و عقاید گوناگون از دل این جریانات فکری بیرون آمد.

### منابع

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۱۶هـ). **مجموعه فتاوی**، تحقیق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه، مجمع ملکفهد.
- ابوزهره، محمد (بی تا). **تاریخ المذاهب الاسلامیه**، قاهره: دارالفکر العربی.
- احمد زینی، دحلان (۱۳۸۶هـ). **الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه**، مصر: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر.
- الامین الحسینی، السید محسن (۱۴۲۸هـ). **کشف الارتیاب**، بی جا: موسسه دارالکتاب الاسلامی.
- حسینی، اسحاق موسی (۱۳۷۵ش). **اخوان المسلمین: بزرگترین جنبش اسلامی معاصر**، ترجمه هادی خسروشاهی، تهران: اطلاعات.
- حنفی، حسن (۱۹۹۸هـ). **الدین و الثقافه و السیاسه فی وطن العربی**، قاهره: دارقبا للطباعه و النشر.
- خالدی، صلاح عبدالفتاح (۱۳۸۰ش). **سیدقطب از ولادت تا شهادت**، ترجمه جلیل بهرامی نیا، تهران: احسان.
- دهلوی، شاه ولی الله (۱۴۲۶هـ). **حجه الله البالغه**، بی جا، دار الجیل.
- رشیدرضا، محمد (بی تا). **تفسیر المنار**، بیروت: دارالمعرفه.

زریاب خویی، عباس (۱۳۶۷ش). «ابن تیمیه»، در **دایره المعارف بزرگ اسلامی**، بکوشش محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. سید قطب (۱۳۷۸ش). **معالم فی الطريق**، ترجمه محمود محمودی، تهران: احسان. عنایت، حمید (۱۳۵۰ش). **اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی در اسلام**، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

فقیهی، علی اصغر (۱۳۸۵ش). **تاریخ و هابیت**، قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع). گیلانی، سعید اسعد (۱۳۸۰ش). **نگاهی به احوال، آثار و افکار سید ابوالاعلی مودودی**، ترجمه نذیراحمد سلامی، تهران: احسان. مختار، صلاح الدین (۱۳۷۶هـ). **تاریخ المملكة العربیه السعودیه فی ماضیها و حاضرها**، بیروت: دارمکتبه الحیاه. مرفان، صابرینا (۲۰۰۳م). **حرکه الإصلاح الشیعی**، ترجمه‌ی هیثم الامین، بیروت، دارالنهار. مودودی، ابوالاعلی (۱۹۷۲م). **تفهیم القرآن**، ذیل مائده، لاهور.

مودودی، ابوالاعلی (۱۳۳۳ش). **اسلام و جاهلیت**، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، تهران: **پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**، فردوسی. مودودی، ابوالاعلی (۱۳۴۸ش). **آیین شجاعان**، ترجمه ابراهیم امینی، [بی‌جا]: نوید. هاردی، پیتر (۱۳۶۹ش). **مسمانان هند بریتانیا**، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول.

هضیبی، حسن (۱۴۱۳هـ). **دعاه لاقضاه**، قاهره: دارصادر.